

هاردادی «عبید رجب» گل‌سین اینان سین بوسوزه
دنیا وار اولمز دیلی، چون اوندا عرفان گیزله نیب

۳- پاسخ به عبید رجب

شعر جاودانه و حماسه‌ی بی‌همتای «عبید رجب»:

هر دم به روی من، گوید عدوی من
کاین شیوه‌ی دری تو، چون دود می‌رود
نابود می‌شود، باور نمی‌کنم
باور نمی‌کنم، باور نمی‌کنم
لفظی که از لطافت آن جان کند حضور
رقصد زبان به سازش و آید به دیده نور
لفظی به رنگ لاله‌ی دامان کوهسار
لفظی به سان بوسه‌ی جان‌پرور نگار
شیرین‌تر و لذیذ، از تنگ شکر است
قیمت‌تر و عزیز، از پند مادر است
زیب از بنفشه دارد و از ناز بوی بوی
صافی ز چشمه جوید و شوخی ز آب جوی
لفظی که اعتقاد من است و مرا وجود
لفظی که پیش هر سخنم آورد سجود
چون عشق دلبرم، چون خاک کشورم
چون ذوق کودکی، چون بیت رودکی
چون ذره‌های نور بصر می‌پرستمش
من زنده و ز دیده‌ی من، چون دود می‌رود؟
نابود می‌شود؟ باور نمی‌کنم...
سرسان مشو عدو، قبحی ز من مجو
کاین عشق پاک در دل دل‌پرور جهان
ماند همی جان، تا هست آدمی، تا هست عالمی

هاردادی «عبید رجب» گل‌سین اینان سین بوسوزه
دنیا وار اولمز دیلی، چون اوندا عرفان گیزله نیب
سنده قارداش گیزله نیب سه، بوی جوی مولیان
منده ده نای سیزلای، مسعود سلمان گیزله نیب
بس بیربخ بیر چشمه دن، سو ایچمیشیق آیریلماریق
بو یانان نمرود اودوندا، چون گلستان گیزله نیب
سنده دو ایله «فراق»، بو درده قطعی بیرعلاج
ایندی کی «محسن»، یقین سنده بو درمان گیزله نیب

نقدی بر شجاع‌الدین شفا چشمها را باید شست

حسین فهمی

□ چند هفته‌ی قبل کتابی به دست من رسید به نام «در پیکار
اهریمن: نبرد هزار ساله‌ی فرهنگ ایران با دکان‌داران دین» از
آقای شجاع‌الدین شفاء (مشاور فرهنگی دربار رژیم سابق). بنده
این کتاب را دوبار به تمامی مطالعه کردم و اینک آن چه را که به
نظرم در مورد این کتاب می‌رسد، می‌نویسم.
البته در ابتدا بیان می‌دارم که بنده به دانش و آگاهی آقای شفاء
خاصه در مورد زبان‌های خارجه معترفم. ترجمه‌ی اثری مثل
کمدی الهی داتته کاری ست کارستان ولی این دلیل نمی‌شود که
ایشان در سایر علوم نیز مثل زبان‌های خارجه صاحب‌نظر باشد.
شاید ایشان در این مورد احمد کسروی را الگوی خود قرار داده‌اند
ولی به صراحت می‌گویم همان‌گونه که بنیاد فکری کسروی بر
پایه‌ی درستی استوار نبود، بنیاد فکری آقای شفاء هم در این کتاب
اشتباه و در هاله‌ی بی‌اعتصاب قرار دارد. چه خوب بود که کسروی
یک محقق و پژوهشگر تاریخ باقی می‌ماند و آقای شفاء هم یک
مترجم و به این فکر نمی‌افتاد که می‌تواند یک پژوهشگر ادبی - از
ادبیات کهن تا شعر معاصر - هم باشد.
هدف کلی ایشان از این کتاب - همان‌گونه که در مقدمه بیان
می‌کند - نشان دادن جریان دین‌ستیزی در ایران است. بنده به
بسیاری از دلایل، برداشت ایشان را قبول ندارم. درست است که به
حکم «لااکراه فی الدین» در هر جای دنیا افرادی چه شاعر و چه
غیر شاعر بودند که به دین انتقاد داشتند، ولی این دلیل نمی‌شود
که ایشان تمامی جریان ادبی ایران را فقط در راستای مخالفت با
دین ارزیابی کرده و بقیه مناسبات را نادیده بگیرند. هیچ‌کس
نمی‌تواند بنیان دینی حافظ، مولوی، سنایی را با لاهوتی و نادرپور
یکسان دانسته و همگی اینها را بی‌دین بنامند. در واقع ایشان بدون
هیچ توجهی بر جریان‌شناسی ادبی ایران پس از اسلام - از دوران
سامانیان تا حال حاضر - و وقوع مکاتب مختلف ادبی در ایران و
حتی بدون سعی در تفسیر و تأویل کامل یک شعر به استناد یک
بیت از یک غزل یا مثنوی آن شاعر را بی‌دین قلمداد می‌کند چه
آن‌که در تاریخ ادبیات ایران شاعرانی هستند که تمامی هنر

علم همه عالم به علی داد پیمبر
 چون ابر بهاری که دهد سید به گلزار
 شاهد دیگر ایشان سید نورالدین شاه نعمت‌الله ولی است. از
 ایشان این اشعار را نقل می‌کنند: دلا پرهیز از زهد ریایی / اگر تو
 طالب راه خدایی / مشو مغرور بر طامات و تلبیس / که تا ملعون
 نگردی همچو ابلیس / مکن دعوی زهد و پارسائی / ریا باشد طریق
 خودنمایی / ترا گر تکیه بر زهد و نماز است / مکن تکیه که خالق
 بی‌نیاز است / مناز از شیخی و زهد و کرامت / که این راهی ست پر
 خوف و پر آفت / ریا شرک است نزد اهل تحقیق / ریائی را منافق
 دان و زندیق
 من چیزی از این اشعار که دلیل بر بی‌دینی یا مخالفت وی با
 اسلام باشد، دریافتم. حال قضاوت با خوانندگان است.
 شاه نعمت‌الله ولی که از سادات بوده و این را این‌گونه بیان
 می‌کند.

نوزدهم جد من رسول خداست

آشکار است نیست پنهانی^۵
 وی از بزرگان تصوف می‌باشد، وی در زمان خود صوفیان را به
 رعایت آداب شریعت توصیه می‌فرمود تا آن‌جا که حتی آنان را
 مجبور به حضور در مساجد و اقامه‌ی نماز جماعت با اقتداء به امام
 جماعت مسجد می‌کرد تا تصوف اسلامی وی رنگ تصوف هندی
 و اروپایی به خود نگیرد.^۶

وی در مورد تصوف این نظر را دارد: دانستن علم دین شریعت
 باشد / گر در عمل آوری طریقت باشد / ور جمع کنی علم و عمل
 با اخلاص / از بهر رضای حق حقیقت باشد^۷
 شاعران بی‌دین ایران از نظر آقای شفاء به این افراد خلاصه
 نمی‌شود بلکه فردوسی، سنایی، سعدی، خاقانی، حافظ، مولانا،
 صائب و حتی جامی جزء این شعرا هستند.

در میان شاعران عصر حاضر ایشان پروین اعتصامی، امیری
 فیروزکوهی و حتی شهریار را هم از این جرگه می‌داند. همان‌طور
 که همگان می‌دانند شهریار به واسطه‌ی سادات بودن هیچ‌گاه به
 دنبال چنین اعمالی نرفت. درست است که وی برای شاه پهلوی
 شعر سرود، ولی برای پیامبر اکرم، حضرت علی، ائمه، امام خمینی و
 بسیج و ائمه هم شعر گفت. ولی در مورد دین هرگز چیزی را که دال
 بر انتقاد یا نپذیرفتن آن باشد، بر زبان نراند.

باز چندین شعر که ایشان از شهریار در این کتاب نقل کرده‌اند،

خود را وقف خدمت به دین کرده‌اند و نمی‌توان آنان را از صفحه‌ی
 ادبیات ایران کنار گذاشت. ایشان با فراموش کردن بحث آمیختگی
 تصوف و عرفان با هنر شاعری و شرایط اجتماعی - سیاسی دوران
 شاعر در سراسر کتاب فقط معنای لفظی شعر را ملاک قضاوت خود
 قرار داده‌اند.

از میان ۱۵۰ شاعر کهن و ۷۰ شاعر معاصر که ایشان اثری از
 آنان را در کتاب نقل می‌کند، بنده چند مورد را در حد حوصله این
 مقاله انتخاب کرده و در مورد آن دانسته‌های خود را ارائه می‌کنم.
 با ذکر این نکته که این موارد برای اکثر شاعران صادق می‌باشد،
 البته از میان بخش شعر نوی سخنوران معاصر که به تمامی اسامی
 مخفف و مستعار دارند - و در کل اشعار ضعیفی می‌باشند - هیچ
 شعری را انتخاب نکردم.

یکی از شاعران انتخابی ایشان کسائی مروزی‌ست. ایشان
 شعری بدین مضمون از کسائی نقل می‌کنند.

گر گاو گشت امت اسلام لاجرح / گرگ و پلنگ و شیر خداوند
 منبرند / گرگ و پلنگ گرسنه‌ی میش و بره‌اند / وین‌ها ضیاع و
 ملک یتیمان همی برند

بنده در معتبرین دیوان کسائی^۱ این شعر را نیافتم! حال اگر
 ایشان کمی در مورد کسائی تحقیق داشتند، اصلاً چنین نستی را به
 ایشان نمی‌دادند. کسائی که هم‌دوره‌ی فردوسی بوده و ناصر خسرو
 از پیروان سبک شعر وی می‌باشد، به یقین شیعه‌ی ۱۲ امامی بوده
 است.^۲

ایشان با سرایش مناقب و مصائب اهل بیت که مورد آزار و اذیت
 بنی‌امیه و بنی‌عباس بودند هم‌دردی خود را با اهل بیت آشکار
 می‌کند. چنان‌که در لب‌الباب آمده است اکثر اشعار او در زهد و
 وعظ است و مناقب اهل بیت نبوت.^۳

در واقع کسائی اولین شاعری است که مرثیه‌ی مذهبی به زبان
 فارسی سروده و مسمط او کهن‌ترین سوگنامه‌ی کربلاست.^۴
 اینک نمونه‌ی از اشعار وی:

مدحت کن و بستای کسی را که پیمبر

بستود و ثنا کرد و بدو داد همه کار

آن کیست بدین حال و که بودست و که باشد

جز شیر خداوند جهان حیدر کرار

این دین هدی را به مثل دایره‌ی دان

پیغمبر ما مرکز و حیدر خط پرگار

بنده در چاپ قبل از انقلاب دیوان شهریار نیافتیم و این جای تأسف است. مثلاً این شعر که ایشان از شهریار نقل می‌کند:

هنوز بر سر عمامه فتنه‌ها بریاست
نعوذ بالله از این فتنه‌ها که بر سر ماست
عمامه افسر سلطان فضل و تقوا بود
چه شد که دستخوش هر گدای بی‌سر و پاست
تو با سرشک ریائی که سر نهی به زمین
اساس دین همه پایه بر آب و پا به هواست...

نکته‌ی جالب‌تر شاهد آوردن دکتر شفا از شعرایی مثل نسیم شمال، بهار، عارف قزوینی، عشقی و فرخی یزدی در این مورد می‌باشد. ایشان حتی اشعار انتقادی و سیاسی این شاعران را هم در جرگه‌ی مخالفت با دین قرار می‌دهد. مثلاً شعر معروف:

گردید وطن غرقه‌ی اندوه و محن، وای

خیزید و روید از پی تابوت و کفن، وای...

از نسیم شمال را برای بی‌دینی این شاعر مثال می‌آورد! یا در مورد میرزاده عشقی شعری بدین مضمون را می‌نویسد:

چه گویمت من از این انقلاب بد بنیاد

چه شد وسیله‌یی از بهر دسته‌یی شیاد

چه مردمان خرابی شدند از آن آباد

گر انقلاب بُد این، زنده باد استبداد...

یا در مورد ملک الشعرای بهار هم چنین:

گردِ قتال خیزد از این هامون

طوفان مرگ خیزد از این دریا

گرگان آدمی رخ و آدم خوار

دیوان آهنین دل و آهن خا

هر ساعتی به آرزوی این قوم

صد جوی خون روان شود از صحرا...

انتقاد از دین چه در مورد اسلام و چه در مورد ادیان دیگر که در دو قرن اخیر موارد فراوانی می‌توان برای آن شاهد آورد، مختص هیچ قشری نیست. در تاریخ معاصر شاعران فراوانی بودند که با دین سر ناسازگاری داشته و آن را به کل رد کرده‌اند که از آن میان می‌توان به ابوالقاسم لاهوتی، مهدی اخوان ثالث، نادر نادریپور، اسماعیل خوبی اشاره کرد. مثلاً نادر نادریپور در شعری در مورد ترسیم شهر قم می‌گوید:

چندین هزار زن / چندین هزار مرد
زن‌ها لچک به سر / مردان عبا به دوش
یک گنبد طلا / با لک لکان پیر
یک باغ بی‌صفا / با چند تک‌درخت
از خنده‌ها تهی / وز گفته‌ها خموش
یک حوض نیمه پر / با آب سبز رنگ
چندین کلاغ پیر / بر توده‌های سنگ
انبوه ساثلان
در هر قدم به راه
عمامه‌ها سفید
رخساره‌ها سیاه^۸
یا ابوالقاسم لاهوتی در غزلی می‌گوید:
هر آن که نام خدا می‌برد بده به منش

که داد خود بستانم به مشتی از دهنش^۹

بنده همان قدر که به صدور این اشعار از این افراد معتقد و معترفم، بی‌دینی شاعری مثل فردوسی، حافظ و یا مولانا را قبول ندارم. مولانایی که از ۲۵ هزار بیت مثنوی‌اش، ۲۵۰۰ بیت آن در مورد قرآن است.

به نظر من شرط اول نقد و قضاوت در مورد یک جریان یا یک تفکر رعایت انصاف است. و البته منتقد باید عالم به تمامی جوانب علمی آن موضوع هم باشد. شخصی که ادعای انتقاد دارد باید تحمل شنیدن نظریات مخالف را داشته باشد که امام صادق (ع) می‌فرماید: «حیات العلم بالنقد و الرد».

پی‌نوشت‌ها

- ۱- کسائی مروزی، زندگی، اندیشه و شعر او، تألیف دکتر محمد امین ریاحی خوبی، انتشارات علمی
- ۲- همان، ص ۲۶
- ۳- لباب‌الالباب، چاپ سعید نفیسی، ص ۲۷۰
- ۴- کسائی مروزی، ص ۳۵
- ۵- کلیات اشعار شاه نعمت‌الله ولی، با تصحیح و مقدمه دکتر جواد نوربخش، انتشارات خانقاه نعمت‌اللهی، ص ۴
- ۶ و ۷- همان ص ۹
- ۸- عرب‌ستیزی در ادبیات معاصر ایران، جویا بلوندل سعد، ترجمه‌ی فرنز حائری، نشر کارنگ، سال ۱۳۸۲، ص ۸۵
- ۹- دیوان ابوالقاسم لاهوتی، به کوشش احمد بشیری، انتشارات امیرکبیر، سال ۱۳۷۵، ص ۹۱۱